



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر  
موضوع جزئی: مقدمه واجب- مباحث مقدماتی  
مقدمه اول (مسئله اصولی است یا خیر؟)  
سال هشتم  
جلسه: ۳  
تاریخ: ۲۷/شهریور/۱۳۹۵  
مصادف با: ۱۵ ذی الحجه ۱۴۳۷

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

همانطور که بیان شد، در اینکه مقدمه واجب مسئله اصولی است یا فقهی یا کلامی و یا اینکه از مبادی محسوب می شود؛ چهار قول وجود دارد.

نظریه اول این بود که مقدمه واجب یک مسئله فقهی است. این قول در جلسه قبل مورد بررسی قرار گرفت و بیان شد که در درجه اول، فقهی بودن مسئله مقدمه واجب قابل تصور است و به اشکالاتی که در این رابطه وارد شده بود پاسخ دادیم، لکن علی رغم پذیرش امکان فقهی بودن این مسئله؛ گفتیم ما نحن فیه یک بحث فقهی و یک مسئله فقهی نیست. لذا همانطور که بیان شد، طرح مسئله به صورت ملازمه بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه در اصول مانع از این است که مقدمه واجب را یک مسئله فقهی بدانیم.

نظریه دوم این بود که مقدمه واجب یک مسئله کلامی است. این قول را نیز در جلسه گذشته مورد نقد و بررسی قرار داده و آن را باطل کردیم.

#### نظریه سوم: مقدمه واجب از مبادی محسوب می شود

توضیح ذلک: عده ای از علماء معتقدند مقدمه واجب از مبادی می باشد، لکن در این که مقدمه واجب جزء مبادی می باشد تقریب و تقریرهای مختلفی ارائه شده.

عده ای مقدمه واجب را از مبادی احکامیه دانسته اند مانند مرحوم بروجردی در کتاب نهایة الاصول، خلافا لما ذهب الیه فی تعلیقه علی الکفایه زیرا در تعلیقه بر کفایه ایشان ملتزم شده اند که بحث مقدمه واجب یک مسئله اصولی است.

عده ای از علماء مانند صاحب کتاب منتقی الاصول<sup>۱</sup> مقدمه واجب را از مبادی علم اصول دانسته اند. استدلال ایشان را در جلسه گذشته اجمالاً مورد اشاره قرار دادیم. ایشان به علت اینکه ثمره عملیه بحث مقدمه واجب مستقیماً در فقه تأثیر ندارد بلکه تأثیرش به این نحو است که صغری برای دو مسئله اصولی تراحم و تعارض درست می کند، معتقد است که از مبادی علم اصول می باشد.

<sup>۱</sup> منتقی الاصول، ج ۵، ص ۱۰۱.

یعنی اگر قائل شدید مقدمه واجب، واجب است صغری برای بحث تعارض درست می شود و اگر قائل شدید مقدمه واجب، واجب نیست صغری برای بحث تراحم درست می شود.

### بررسی نظریه سوم

این قول نیز مردود است، زیرا به طور کلی مبادی؛ یا تصوریه هستند یا تصدیقیه.

منظور از مبادی تصوریه لحاظ ذات موضوع و ذات محمول و آن چیزی که به این دو بر می گردد یعنی ذاتیات موضوع و ذاتیات محمول می باشد. مثلاً قضیه «الفعل ما یخبر عن وقوع الشی فی زمان خاص یا ما یدل علی صدور الفعل عن الفاعل فی زمان خاص» یعنی فعل عبارت است از چیزی که دلالت می کند بر صدور یک عمل از فاعل؛ جزء مسائل علم نحو نیست بلکه جزء مبادی تصوریه علم نحو می باشد. زیرا قصد تشریح خود فعل و ذات آن را دارد. اما اگر این فعل را به عنوان یک موضوع در علم نحو قرار دادیم و یک اثری را در علم نحو بر آن مترتب کردیم مثل «الفعل مبنی» می توان آن قضیه را جزء مسائل علم نحو دانست.

اما مبادی تصدیقیه عبارتند از قضایایی که تشکیل قیاس متوقف بر آن است، در هر علمی قضایایی که در قیاس از آنها استفاده شوند، مبادی تصدیقیه نام دارند. (هم مبادی تصوریه و هم تصدیقیه به طور کلی جزء مسائل و قضایای یک علم نیستند.) با توجه به این مطلب میگوییم: مقدمه واجب قطعاً نه از مبادی تصوریه علم فقه است و نه از مبادی تصوریه علم اصول. زیرا در ما نحن فیه خود مقدمه واجب و ذاتیاتش را لحاظ نمی کنیم تا بخواهد از مبادی تصوریه شمرده شود پس نه از مبادی تصوریه علم اصول است و نه از مبادی تصوریه علم فقه.

حال ببینیم آیا مقدمه واجب می تواند از مبادی تصدیقیه باشد یا خیر؟ یک احتمال این است که از مبادی تصدیقیه علم فقه باشد و احتمال دوم این است که آن را از مبادی تصدیقیه علم اصول بدانیم که البته هر دو باطل است.

**احتمال اول:** مقدمه واجب از مبادی تصدیقیه علم فقه نیست. زیرا مبادی تصدیقیه عبارتند از قضایایی که تشکیل قیاس استنباط متوقف بر آن است. مبادی تصدیقیه علم فقه قضایایی هستند که به عنوان کبرای قیاس استنباط قرار می گیرند و ما از آنها احکام را استنتاج می کنیم مثلاً می گوییم الامر ظاهر فی الوجوب و الظاهر حجة پس معلوم می شود این امر برای ما حجت است. حجیت ظهور یک مسئله ای است که در قیاس استنباط به عنوان کبری قرار می گیرد. البته این احتمال باطل است چون اگر قرار باشد ما بحث مقدمه واجب را از مبادی تصدیقیه علم فقه قرار دهیم باید همه مسائل علم اصول را نیز از مبادی تصدیقیه علم فقه بدانیم. زیرا همه آنها در قیاس، کبرای استنباط واقع می شوند و ما احکام را از آنها استفاده می کنیم.

**احتمال دوم:** اینکه مسئله مقدمه واجب از مبادی تصدیقیه علم اصول است. این احتمال نیز مردود است زیرا در صورتی می توانیم مسئله مقدمه واجب را از مبادی تصدیقی علم اصول بدانیم که این قضیه با واسطه، منجر به استنباط شود. توضیح ذلک:

مسئله تعارض از مسائل علم اصول می باشد مثلاً می گوییم اگر دو خبر متعارض مساوی بودند تساقط می کنند اما نتیجه آن در قیاس استنباط به کمک ما می آید و با آن یک حکم فرعی فقهی را کشف می کنیم. یعنی می گوییم اگر دو خبر متعارض باشند و هر دو از هر لحاظ مساوی باشند، هر دو ساقط می شوند و مکلف رجوع به اصل عملی می کند. در تراحم هم قضیه از همین قرار است. قضایایی که در باب تراحم مطرح می شوند همه در قیاس استنباط به کار می آید و با کمک این قضایا احکام شرعی را

کشف می کنیم. هر قضیه ای که در علم اصول این کارایی را دارد. یعنی از قضایایی مثل: «الظاهر حجة، الامر ظاهر فی الوجوب، النهی ظاهر فی الحرمة» نهایتاً چند قضیه به دست می آید که با آنها احکام شرعی قابل کشف است. به این صورت که یک قیاس به نام قیاس استنباط درست می کنیم و قضایایی که در علم اصول مطرح می شوند کبرای آن قیاس قرار می گیرند و نتیجه آن قیاس کشف حکم شرعی است. همانطور که گفته شد بعضی معتقدند چون مسئله مقدمه واجب خودش در قیاس استنباط واقع نمی شود مسئله اصولی به حساب نمی آید بلکه از مبادی است چون اگر در کبرای قیاس استنباط واقع می شد و بواسطه آن مستقیماً یک حکم شرعی را کشف می کردیم می توانستیم بگوییم بحث مقدمه واجب یک بحث اصولی است در حالیکه مسئله مقدمه واجب یا صغری برای بحث تعارض درست می کند یا صغری برای بحث تراحم که نتیجه آن تعارض یا تراحم در قیاس استنباط قرار می گیرد پس بحث مقدمه واجب از مسائل علم اصول نیست بلکه از مبادی است. لکن مطلب اینچنین نیست بلکه مسئله مقدمه واجب از مسائلی است که خودش مستقیم بدون اینکه نیاز به واسطه داشته باشد در طریق استنباط قرار می گیرد به همین دلیل است که می گوییم مسئله مقدمه واجب از مبادی نیست. البته توضیح بیشتر این مسئله در بیان قول چهارم و اینکه چرا مسئله مقدمه واجب را یک مسئله اصولی می دانیم خواهد آمد.

فتحصل من ذلك كله که مسئله مقدمه واجب نه از مبادی تصوریه علم فقه است نه از مبادی تصوریه علم اصول نه از مبادی تصدیقیه علم فقه است نه از مبادی تصدیقیه علم اصول. با توجه به مطالب بیان شده واضح است چرا از مبادی تصوریه هیچ یک از دو علم نیست. زیرا اصلاً بحثی که از مقدمه واجب به میان می آید به هیچ عنوان مربوط به ذات موضوع یا محمول نیست. اما به این دلیل از مبادی تصدیقیه فقه نیست که اگر مقدمه واجب بخواند از مبادی تصدیقیه فقه باشد لازمه اش این است که ما همه مسائل علم اصول را به عنوان مبادی تصدیقیه علم فقه قرار دهیم، زیرا همه مسائل علم اصول به نوعی در قیاس استنباط به عنوان کبری قرار می گیرند و یک حکم شرعی از آنها کشف می شود. همچنین از مبادی تصدیقیه علم اصول نیز نمی باشد، زیرا این مسئله مستقیماً بدون اینکه نیاز به وساطت یک مسئله اصولی دیگری مثل تعارض یا تراحم داشته باشد در طریق استنباط مورد استفاده قرار می گیرد.

### **نظریه چهارم: مقدمه واجب از مسائل اصولی است**

در اوائل بحث اصول به طور کلی در مورد ضابطه و معیار اصولی بودن یک مسئله بحث کردیم. اگر می خواهیم بدانیم مقدمه واجب یک مسئله اصولی می باشد یا خیر؟ درجه اول باید مسئله اصولی را بشناسیم. ضابطه مسئله اصولی چیست و به چه مسئله ای، مسئله اصولی میگویند؟ حق در این است که آن قضیه به عنوان کبری در قیاس استنباط مورد استفاده قرار بگیرد و نتیجه آن قیاس یک حکم فرعی کلی باشد. به بیان دیگر ضابطه اصولی بودن مسئله این است که هر قضیه ای که در علم اصول ثابت شد و توانستید آن را کبری قرار دهید و بضمیمه صغری یک حکم فرعی کشف کنید آن را یک مسئله اصولی می نامند. و این معیار در ما نحن فیه وجود دارد زیرا در بحث مقدمه واجب بحث می کنیم از ملازمه بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه نه اینکه بحث کنیم از این که مقدمه واجب، واجب است یا نیست. (هر چند اگر به این نحو بحث کنیم بحث فقهی می شود ولی مسئله این است که چنین بحثی در ما نحن فیه مطرح نشده است.)

اگر گفتیم بین مقدمه و ذی المقدمه ملازمه است نتیجه اش وجوب مقدمه می شود و اگر گفتیم ملازمه ای بین مقدمه و ذی المقدمه نیست نتیجه اش عدم وجوب مقدمه می شود. پس در علم اصول در مقدمه واجب بحث از ملازمه بین مقدمه و ذی المقدمه داریم.

اگر این ملازمه ثابت شد می توانیم آن را به عنوان کبرای قیاس استنباط قرار دهیم. مثلا اگر گفتیم در علم اصول ثابت شده که «وجوب کل شیء یستلزم وجوب مقدماته» و ملازمه را ثابت کردیم، اگر در قیاس استنباط به عنوان کبرای قرار گرفت نتیجه اش می شود وجوب شرعی مقدمه که یک حکم فرعی کلی می باشد. پس بحث ملازمه بین مقدمه و ذی المقدمه و خود مسئله مقدمه واجب به عنوان کبرای قیاس استنباط می تواند مورد استفاده قرار بگیرد تا یک حکم فرعی از آن کشف شود، پس مسئله ای مسئله اصولی محسوب می شود که در طریق استنباط به عنوان کبرای قیاس استنباط مورد استفاده قرار بگیرد این ضابطه در مانحن فیه وجود دارد لذا مقدمه واجب یک مسئله اصولی به شمار می رود.

اما برخی مثل مرحوم بروجردی بر این اعتقادند که ضابطه مسئله اصولی عبارت است از «ما یبحث فیها عن عوارض الحجة فی الفقه» یعنی مسئله اصولی آن است که در آن از عوارض حجت در فقه بحث می شود؛ زیرا اساسا موضوع علم اصول را «الحجة فی الفقه» میدانند یعنی در علم اصول راجع به حجت در فقه بحث می شود و هر چیزی که در فقه حجت باشد می توان به آن تکیه کرد. اگر موضوع علم اصول را «الحجة فی الفقه» دانستیم و گفتیم ضابطه مسئله اصولی این است که هر چیزی که در آن از عوارض حجت در فقه گفتگو شود قهرا دیگر بحث مقدمه واجب را نمی توانیم به عنوان مسئله اصولی بدانیم بلکه بعید نیست بگوییم مقدمه واجب از مبادی علم فقه حساب می شود.

علی ای حال چون ضابطه مسئله اصولی را وقوع آن قضیه به عنوان کبری در طریق استنباط می دانیم و مقدمه واجب نیز به عنوان کبری در طریق استنباط استفاده می شود به این نتیجه می رسیم که بحث از مقدمه واجب یک بحث اصولی است و یک مسئله ای از مسائل علم اصول است.

### **بحث جلسه آینده**

همانطور که بیان شد در علم اصول بحث از ملازمه بین مقدمه و ذی المقدمه می کنیم و به این جهت بحث مقدمه واجب را از مسائل علم اصول دانستیم اما این که کیفیت این ملازمه چگونه است، در جلسه بعد مورد بررسی قرار می گیرد.

«والحمد لله رب العالمین»